

رویارویی امپراتوری‌های انگلیس و عثمانی در منطقه‌ی خلیج فارس (۱۹۱۸-۱۸۷۱م/ ۱۳۳۶-۱۲۸۸ق)

دکتر عباس عاشوری نژاد^۱

راضیه شجاعی^۲

تاریخ دریافت: ۹۴/۰۵/۰۵

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۱۵

چکیده

مقاله حاضر به بررسی علل، چگونگی و فرجام رویارویی دولت‌های انگلیس و عثمانی در خلیج فارس، کرانه‌ها و پس کرانه‌های آن در فاصله سال‌های ۱۹۱۸-۱۸۷۱م/ ۱۳۳۶-۱۲۸۸ق می‌پردازد. در حدود ربع پایانی قرن نوزدهم میلادی با تغییر در مناسبات و روابط قدرت‌ها، انگلیس در مقام قدرت برتر جهان، به منظور حفظ منافع خود در خلیج فارس، با سیاست‌های سیال و چند وجهی، در برابر دیگر مدعیان ایستاده بود. اهم این منافع عبارت بودند از: استفاده از ذخایر نفتی، به دست گرفتن شاهراه ترانزیت شرق و غرب و حفظ منافع خود در هندوستان. از طرف دیگر، عثمانی که در سرایشی اضمحلال قرار داشت، برای جبران ناکامی‌هایش در اروپا و در تلاش برای باقی ماندن در جمع قدرت‌های بین‌المللی می‌کوشید با تجدید اقتدار درخشان گذشته‌اش در منطقه خلیج فارس، امپراتوری خود را احیا کند. طرح اتحاد جوامع اسلامی، مخالفت با سیاست مبارزه با تجارت برده و دزدی دریایی انگلیس، نفوذ در شیخ‌نشین‌های بحرین، کویت و قطر، کشورهای متصل و شبه جزیره عربستان، مهم‌ترین سیاست‌های عثمانی در مقابله با انگلیس در خلیج فارس، کرانه‌ها و پس کرانه‌های شمالی و جنوبی آن بود. در پایان جنگ جهانی اول انگلیس موفق شد سیاست‌ها و اقدامات عثمانی را نقش بر آب کند و این امپراتوری وسیع را در همه‌جا، از جمله منطقه خلیج فارس، به شدت تضعیف و به نفع خویش، تجزیه نماید.

کلید واژه‌ها: انگلیس، عثمانی، خلیج فارس.

^۱ استادیار گروه تاریخ تمدن واحد بوشهر، دانشگاه آزاد اسلامی واحد بوشهر. ایران Abbas.ashori@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی

مقدمه

از نیمه دوم قرن ۱۹م و به خصوص در حدود ربع پایانی این قرن تا پایان جنگ جهانی اول منطقه خلیج فارس به دلایل متعدد کانون توجهات بزرگ‌ترین قدرت‌های بین‌المللی: انگلیس، روسیه، فرانسه، آلمان و عثمانی بود. انگلیس عمدتاً به دلیل حراست از مستعمره‌ی حیاتی خویش، هندوستان، سال‌های متمادی در خلیج فارس سرمایه‌گذاری فراوان کرده بود و در دوره‌ی مورد بحث عملاً مقتدرترین قدرت منطقه شناخته می‌شد. روس‌ها، آلمان‌ها و عثمانی‌ها نیز عمدتاً در جهت مقابله و تحت فشار قراردادن انگلیس از طریق هند و دلایل دیگر نظیر تحصیل منافع اقتصادی، متوجه این منطقه شدند و هریک با اعمال سیاستی خاص کوشیدند تا در خلیج فارس، کرانه‌ها و پس کرانه‌های آن حضور پیدا کنند.

در این میان، عثمانی‌ها به دلایلی هم‌چون ادعای خلافت بر جهان اسلام، مسلمان بودن اکثریت قریب به اتفاق ساکنان این مناطق و وجود اماکن مقدس مسلمین در پس کرانه‌های خلیج فارس، به آن توجه مضاعف داشتند و هرگاه که احساس اقتدار می‌نمودند بر حضور و نفوذ خویش در منطقه، می‌افزودند. در دوره زمانی این مقاله، عثمانی‌ها به دلایلی چون: احساس رضایت از حفظ تمامیت ارضی پس از جنگ کریمه، حفر کانال سوئز، سقوط قدرت نجد در عربستان و کاردانی مدحت پاشا در مقام استانداری بغداد، توانستند حضوری قدرتمندانه در خلیج فارس، کرانه‌ها و پس کرانه‌های آن پیدا کنند. آنان، در طی این سال‌ها، نیروی زمینی و دریایی خود را در خلیج فارس تجهیز کردند و بر بسیاری از کرانه‌ها و پس کرانه‌های منطقه نظیر نجد، احساء، بغداد و بصره تسلط یافتند و بر مسائل کویت، قطر و بحرین تاثیرگذار شدند. در آستانه قرن ۲۰م، این امپراتوری کهن، از طریق اتحاد با امپراتوری تازه نفس آلمان و پیگیری طرح راه‌آهن برلین - بغداد، عملاً با بزرگترین امپراتوری جهان و خلیج فارس یعنی انگلیس به هم‌آوردی برخاست.

اهداف و سیاست‌های توسعه‌طلبانه انگلیس در خلیج فارس

سابقه‌ی حضور انگلیس در خلیج فارس به اوایل قرن ۱۷م/ اوایل قرن ۱۱ق و آغاز فعالیت کمپانی هندشرقی به فرمان ملکه الیزابت اول برمی‌گردد. کمپانی با حمایت‌های فراوان دولت انگلیس توانست ضمن رقابت با شرکت‌های تجاری هلند و فرانسه، فعالیت‌های خود را در خلیج

فارس گسترش دهد و با تأسیس نمایندگی مقیم در بوشهر از سال ۱۷۶۰م/ ۱۱۷۰ق تا صد و هشتاد سال بعد به سازماندهی فعالیت‌های سیاسی و تجاری و اجتماعی انگلیس و پیشبرد اهداف آن در حوزه‌ی خلیج فارس مشغول شد. در اوایل قرن ۱۹م/ ۱۳ق دو انگیزه‌ی دیگر به وجود آمد: خلیج فارس آبراه بین انگلیس و هندوستان و خلیج فارس سپر دفاعی هندوستان.

در اواخر قرن ۱۹ و اوایل قرن ۲۰م اواخر قرن ۱۳ و اوایل قرن ۱۴ق مسائلی چون ارتباطات و نفت و مسائل استراتژیک نیز باعث علاقه انگلیس در مستحکم کردن جای پای خودش در منطقه شد. مهم‌ترین منافع پس از کشف نفت عبارت بودند از: خط کشتیرانی انگلیس- هند، اداره پست و تلگراف انگلیس- هندوستان، خط کشتیرانی لینچ در رودخانه کارون و راه‌سازی و راه‌آهن خوزستان. بنابراین این دولت ترجیح می‌داد کل منطقه را به عنوان موجودیتی واحد و مجزا منظور دارد تا با هر یک از اجزای آن سیاستی خاص را در پیش گیرد.^۱

انگلیس در شکل دادن و عینیت بخشیدن به شیخ‌نشین‌ها، به عنوان یک سرزمین مستقل، بیشترین سهم را داشته است. آنها به هنگام رقابت با دول اروپایی در طول قرن ۱۸ و اوایل قرن ۱۹م/ ۱۲ و اوایل قرن ۱۳ق مجبور بودند با ساکنان سواحل خلیج فارس به نوعی کنار آیند و آنها را به عنوان واحدهایی مستقل به رسمیت بشناسند. این جریان با ضعف نفوذ دولت مرکزی ایران، در سرزمین‌های جنوبی و نفوذ بیشتر انگلیس در هند و ضرورت مصون ساختن راه‌های ورودی به آن، همراه با حفظ جریان عادی مبادلات تجاری تشدید شد.

افزایش سریع حجم مبادلات تجاری انگلیس، لزوم مبارزه با دزدان دریایی را آشکار ساخت و وجود رقبایی چون فرانسه، روسیه و آلمان، باعث شد تا به شیوخ قبایل سواحل جنوبی نزدیک و با آنها متحد شود. به این ترتیب انگلیس برای افزایش قدرت خویش، مایل بود به جای قدرتی بزرگ در منطقه، با امیرنشین‌های کوچک روبه‌رو شود.^۲

انگلیس پس از سرکوب دزدان دریایی در سال ۱۸۱۹م/ ۱۲۳۴ق برای جلوگیری از دزدی دریایی و حفظ امنیت آبراه خلیج فارس، در سال ۱۸۲۰م/ ۱۲۳۵ق با یازده نفر از شیوخ و رؤسای قبایل عرب پیمان صلح عمومی بست. این معاهده در سال‌های ۱۸۳۸، ۱۸۴۷، ۱۸۵۳، ۱۸۶۸، ۱۸۷۳ تجدید شد.^۳

براساس این معاهدات شیوخ عرب توافق کردند جلوی جنگ و خونریزی و دزدی را بگیرند و در صورت اختلاف، نمایندگی مقیم انگلیس را در جریان امر قرار دهند. مهم‌ترین برنامه‌های انگلیس پس از عقد اولین قرارداد خود با شیوخ منطقه عبارت بود از: رفع دزدی دریایی و توسعه تجارت انگلیس در منطقه، حفظ وضع موجود (استاتکو) در بین حکام و شیوخ بنادر خلیج فارس، جلوگیری از جنگ و خونریزی در دریا، جلوگیری از نفوذ رقبای اروپایی در منطقه و لغو تجارت برده.

انگلیس برای حفظ موقعیت و نفوذش در منطقه، گاهی با مکر و حيله شیوخ را به عصیان و شورش برای استقلال از ایران و عثمانی وامی‌داشت و چون این دولت‌ها قادر به کنترل آنان نبودند، خود وارد میدان می‌شد و اداره‌ی آنها را در دست می‌گرفت. انعقاد قراردادهای مذکور باعث شد انگلیس در منطقه قدرتی انحصاری محسوب شود؛ اعراب حق واگذاری بندر یا هر امتیازی را بدون کسب مجوز انگلیس نداشتند، به‌واقع انگلیس در دریا نظارت می‌کرد و اعراب در خشکی حافظ منافع انگلیس بودند. "سیستم مبتنی بر معاهده" باعث شد که شیوخ عرب در ازای حمایت‌های انگلیس از آنان، نسبت به حفظ صلح متعهد شوند و همین موضوع بعدها به عنوان ابزاری برای نظارت انگلیس در تخصیص امتیازات نفتی در شیخ‌نشین‌های ساحلی خلیج فارس به‌کار رفت.^۴

در سال ۱۸۵۷/۱۲۷۴ق در هندوستان، قیام سیپوی با حمایت دولت گورکانی هند بر علیه نفوذ روزافزون انگلیس رخ داد. اگرچه این قیام، انگلیس را در هندوستان به وحشت انداخت و باعث نگرانی از سرایت آن به خلیج فارس شد، اما پایان خوشی برای انگلیسی‌ها به ارمغان آورد و آن انضمام هندوستان به خاک امپراتوری انگلیس بود. انگلیس با پایان دادن به فعالیت‌های کمپانی هندشرقی، دولت انگلیسی هند را ایجاد کرد و بعد از آن در ربع پایانی قرن ۱۹/۱۳ق قدرت بلامنازع خلیج فارس شد.

از مهم‌ترین وقایعی که باعث تحکیم نفوذ انگلیس در خلیج فارس در اواخر قرن ۱۹/۱۳ق شد، انتصاب لرد کرزن، سیاستمدار معروف بریتانیایی بود. وی از سال ۱۸۹۸/۱۳۱۶ق تا ۱۹۰۵/۱۳۲۳ق نایب‌السلطنه هند بود و از سال ۱۹۲۴-۱۹۱۸/۱۳۴۲-۱۳۳۶ق نیز سمت وزارت امور خارجه را داشت. بسیاری از تحلیل‌گران او را آخرین سیاستمدار انگلیسی توصیف کرده‌اند که معتقد به تفکر اشرافی سده هجدهم انگلیس و سیاستش "رو به جلو" بود. وی اعتقاد داشت آن دسته از انگلیسی‌هایی که در برابر نفوذ سیاسی و نظامی بیگانگان در منطقه بی‌توجه هستند، خائن

به کشور خویش و مصالح و منافع آن هستند. این همان سیاستی بود که انگلیس تا پیش از نیمه دوم قرن ۲۰م/ نیمه دوم قرن ۱۴ق از آن پیروی میکرد. او در طی این دوران با اجرای سیاست‌های مقتدرانه خویش حضور تمام قدرت‌های بین‌المللی از جمله عثمانی را در خلیج فارس کنترل نمود.^۵

سفر تاریخی او به سرزمین‌های مختلف خلیج فارس در سال ۱۹۰۳م/ ۱۳۲۱ق که تقریباً سه هفته به طول انجامید، نقطه اوج اقتدار انگلیس را در منطقه به نمایش گذاشت. با پایان این سفر تردیدهای احتمالی ساکنان منطقه درباره‌ی حاکمیت بلامنازع انگلیس برطرف شد و از این به بعد ساکنان این مناطق به طور قابل ملاحظه‌ای پیمان‌های مادی و معنوی خویش را با عثمانی گسستند و زیر پرچم انگلیس قرار گرفتند. بسیاری معتقدند این سفر جمع‌بندی نتایج مبارزات تقریباً ۲۰۰ ساله‌ی استعمارگران انگلیس در خلیج فارس است و محافل حاکمه‌ی انگلیس سفر وی را به منزله‌ی تبدیل خلیج فارس به یک "دریاچه انگلیسی" ارزیابی کرده‌اند.^۶

در همان زمان نیز این سفر به لحاظ اهمیت و اهداف و زوایای پنهان و آشکار آن، مورد توجه بسیاری از فعالین سیاسی و مردم منطقه قرار گرفت؛ مؤیدالاسلام تبریزی سردبیر حبل‌المتین مقاله و تحلیلی طولانی با اشاره به اهداف این سفر و نقش ایران، ارائه داد.^۷

اما رقبای اروپایی هم‌چنان به تلاش‌های استعماری خود در منطقه ادامه می‌دادند. انگلیس از اقدامات عثمانی‌ها و آلمان‌ها بر سر کویت و راه‌آهن برلین- بغداد و دخالت روس‌ها در ایران و فعالیت مشترک و مانورهای سیاسی، نظامی روسیه و فرانسه و فعالیت فرانسویان در مسقط نگران بود. در این زمان خلیج فارس نیز به مناطق بحران‌خیز جهان پیوند خورده بود؛ این امکان وجود داشت که بحران فاشودا، بوئرها در آفریقای جنوبی و برخورد روسیه و ژاپن همگی در عملکردهای این دولت‌ها در خلیج فارس، تأثیر گذارد. به این ترتیب مشکلات انگلیس در مناطق دیگر باعث شد که رقبا بر نفوذ خویش در خلیج فارس بیافزایند.^۸

در مقابل افزایش حضور و قدرت رقیبان در خلیج فارس، انگلیس کوشید روابط خود را با شیوخ حاشیه جنوبی خلیج فارس نزدیک‌تر کند؛ قراردادهای گذشته را دوباره تمدید کرد و حفظ امنیت و حمایت از آنان را بر عهده گرفت. در سال ۱۸۹۲م/ ۱۳۱۰ق قراردادی به عنوان "توافق انحصاری/ Exclusive Agreement" با کلیه حکام کشورهای متصالح به ویژه ابوظبی امضا کرد و شیوخ ملزم شدند هیچ‌گونه رابطه‌ای با سایر دول به جز انگلیس نداشته باشند.

انگلیس در مقابل مدعیان محلی نیز مقاومت کرد؛ عثمانی از طریق بستن قراردادهایی با انگلیس به توافق رسید و ایران به نظر آنان دولتی بی‌ضرر بود که نباید ادعاهای او را جدی گرفت. به عقیده سیاستمداران انگلیس، ادعاهای ایران صرفاً یک سلسله مکاتبات رنجش‌آور بود که موضوع آن چیزی جز یک موضوع شرافتی بی‌معز نبود و به زحمت آن نمی‌ارزید.^۹ این وضعیت برای انگلیس در طی جنگ جهانی اول نیز ادامه داشت.

مواضع عثمانی در مقابل سیاست‌های انگلیس در خلیج فارس

امپراتوری عثمانی به طور سنتی از نیمه اول قرن ۱۰ق / نیمه اول قرن ۱۶م حاکمیت خود را بر بخش‌هایی از کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس آغاز نمود و با تصرف بندر استراتژیک بصره و دیگر شهرهای مهم بین‌النهرین از جمله شهرهای پس کرانه‌ای ارزشمند بغداد و اماکن مقدس نجف، کربلا و کاظمین بر اعمال حاکمیت خود در این مناطق به طور چشمگیری افزود. اگرچه در مقاطعی از تاریخ و به خصوص از حدود نیمه دوم قرن ۱۲ق / نیمه دوم قرن ۱۸م تا حدود نیمه دوم قرن ۱۳ق / نیمه دوم ۱۹م این حاکمیت به شدت تضعیف شد ولی از حدود نیمه دوم و به خصوص در ربع پایانی قرن ۱۳ق / ۱۹م به دلایل متعدد از جمله احساس رضایت از حفظ تمامیت ارضی در نتیجه جنگ کریمه، حفر کانال سوئز، سقوط قدرت نجد، اقتدار مدحت پاشا در مقام استانداری بغداد، ضعف دولت ایران و اعلان حضور مقتدرانه آلمان در خلیج فارس و اتحاد عثمانی با آنها، قدرت عثمانی‌ها احیا گردید، ولی این بازگشت و امیدواری در تسلط بر منطقه با شکست متحدین در جنگ جهانی اول برای همیشه به تاریخ پیوست. در این مدت سیاست‌ها و مواضع عثمانی در مقابل توسعه‌طلبی‌ها و اهداف استعماری انگلیس به قرار زیر است:

الف) سیاست اتحاد جهان اسلام

در طی سال‌هایی حضور امیدوارانه عثمانی در خلیج فارس یعنی از حدود ربع پایانی قرن ۱۹م / ربع پایانی قرن ۱۳ق تا حدود آغاز جنگ جهانی اول، وجود اندیشه اتحاد جهان اسلام و به طور مشخص‌تر اتحاد ایران و عثمانی به عنوان دو کشور مسلمان به پیشبرد اهداف عثمانی کمک کرد. در این دوران نه تنها افکار عمومی در عثمانی بلکه ایرانیان نیز به حاکمیت عثمانی بر مناطقی از کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس تأکید داشتند.

یکی از علل مهم این جهت‌گیری ایرانیان را می‌توان در احساس انزجار فراوان ساکنان ایرانی کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس نسبت به سلطه‌جویی و تعدی‌های فراوان انگلیسی‌ها، دانست. در واقع این احساس انزجار که در واکنش به محاصره هرات توسط محمدشاه و تعرض انگلیسی‌ها به جنوب ایران آغاز شده بود با تعرضات بیشتر در نواحی مختلف، پیوسته بیشتر شد و با انتشار خبر قرارداد ۱۹۰۷م/ ۱۳۲۵ق افکار بخش عمده‌ای از جامعه ایرانی و به خصوص مردم جنوب ایران به سوی اتحاد با عثمانی و آلمان کشیده شد.^{۱۰}

در واقع افکار عمومی ایران و عثمانی و به‌خصوص تحلیل‌گران و روزنامه‌نگاران طی سال‌هایی قبل از قرن ۲۰م/ ۱۴ق بر این موضوع تأکید می‌کردند که اصلی‌ترین راه جلوگیری از توسعه روزافزون قدرت انگلیس، اتحاد ایران و عثمانی در جهت افزایش اقتدار این دو کشور است،^{۱۱} این موضوع به خصوص به واسطه اشتراک دینی و رسمیت داشتن دین اسلام در ایران و عثمانی از اهمیت زیادی برخوردار بود. چنانکه به‌درستی ملکم یاپ می‌نویسد: از نقطه‌نظر اجتماعی دین اسلام حلقه ارتباطی غالب در خلیج فارس بود. زیارتگاه‌ها شیعیان را به عراق می‌کشاند و عربستان مرکز جنبش احیای دینی بود. اختلافات مسلمانان مانند اختلاف سنی و شیعه و تضاد بین وهابی و اباضی در بین مسلمانان ساکن در کرانه‌های خلیج فارس هم شکاف به وجود می‌آورد و هم اینکه برای نزدیکی با ساکنان کشورهای منطقه پیوندهایی فراهم می‌ساخت. دین اسلام در منطقه خلیج فارس با کشورهای نیمه جهانی - امپراتوری مصر و عثمانی - روابط و پیوندهایی بوجود می‌آورد و به فعالیت‌های آنها در منطقه مشروعیت می‌بخشید. اما دولت‌های اروپایی به اسلام به عنوان مانعی در راه ایجاد روابط نزدیک با مردم سرزمین‌های خلیج فارس نگاه می‌کردند و حتی آن را منشأ تهدیدات جدی برای خود تلقی می‌کردند. یکی از پایدارترین محدودیت‌هایی که نگرش انگلیس راجع به خلیج فارس را تحت‌تأثیر قرار می‌داد، بیم و هراس آن کشور از پیامد حرکت و خواست "پان‌اسلامیسم" پیرامون وفاداری مسلمانان هند به انگلیس بود.^{۱۲}

اسلام برای انگلیس تهدید محسوب می‌شد و درمقابل نیرومندترین وسیله‌ای بود که عرب‌ها را با دولت عثمانی پیوند می‌زد و سبب ارادت آنان به دولت عثمانی و شرکت‌شان در جنگ‌های این دولت بر ضد مهاجمان بیگانه می‌شد. هرگاه عثمانی از اروپاییان شکست می‌خورد، دوستی و ارتباط آنان با دولت عثمانی بیشتر می‌شد. در حمله‌ی ناپلئون به مصر، وقتی سلطان سلیم سوم (۱۷۸۹-۱۸۰۷م/ ۱۲۰۴-۱۲۲۴ق) بر ضد فرانسوی‌ها اعلان جهاد دینی کرد، اعراب حجاز، شام و

شمال آفریقا به دعوت او پاسخ مثبت دادند؛ اعراب دولت عثمانی را اجنبی و استعماری نمی‌دانستند.^{۱۳}

اما اختلافات مذهبی درون اسلام و پیروی مناطق مختلف عربی و ایرانی خلیج فارس از مذاهب مختلف می‌توانست اقتدار عثمانی‌ها را تضعیف نماید. چنانکه رسمیت یافتن شیعه در ایران عصر صفوی باعث اختلافات، درگیری‌ها و جنگ‌های فراوان بین ایران و عثمانی گردید و انگلیسی‌ها نسبت به این مسأله آگاهی داشتند اما در این برهه زمانی شاید به دلیل تجربیات پیشین و بیداری حافظه تاریخی جمعی دولت و مردم هر دو کشور، این مسأله مانع از طرح بحث اتحاد نگردید. تحلیل‌گران آن دوره، پیوسته به مردم تذکر می‌دادند که دول استعماری به خصوص انگلیس بیشترین نفع را از اختلاف میان مسلمانان خواهند برد:

«امروزه یگانه تکلیف ملیت اسلامیة اتحاد و اتفاق است ما نظری به چگونگی سیاست دولت نداریم که تکلیف او در مسأله اتحاد با عثمانیان چه نوع باشد آیا تکلیف هست یا نیست نظر ما به حیث ملیت و ارتباط قومیت اسلامیة می‌باشد عرض می‌کنیم و به رجال عثمانی خصوص جمعیت اتحاد ترقی، دوره تاجداری اسلام که سلاطین جزء تمام باج‌گذار سلطنت اسلامیة بود از نوار فرانسه تا پشت دروازه چین صدای تکبیر مسلمین بلند بود نعره هیاهوی غازیان اسلام کره ارض را به لرزه می‌آورد بواسطه اتحاد کلمه اسلامیة و باقی بودن رشته ملیت بود. امروز روزی است که اولاد غازیان اسلام از این دو دولت اسلامی که باقی مانده دست اتحاد را با هم داده یگانگی و بیعت اولیه اسلام را تجدید نمایند کتاب محکم آسمانی که کلمه جامعه است حافظ شوند».^{۱۴}

از سال ۱۸۹۰م/ ۱۳۰۷ق جنبش "پان اسلامیسیم" با هدف وحدت جهان اسلام در مبارزه با استعمار و احیای قدرت امپراتوری عثمانی فعالیت خود را آغاز کرد. عثمانی‌ها با وجود تمام موانع از جمله زمینه‌های فراوان وجود اختلافات قومی و مذهبی، امیدوار بودند از این جنبش در جهت احیای قدرت خویش و به خصوص در خلیج فارس نهایت استفاده را ببرند. آنها در جهت نیل به این هدف بر همراهی ایران با آلمان حساب ویژه‌ای کرده بودند، نشریات ایران نیز به عثمانی و به

خصوص آلمان برای مقابله و مبارزه با استعمار انگلیس امیدوار بودند. در یکی از تحلیل‌های مفصل آن دوره آمده:

«... بر احدی پوشیده نیست که دولتین آلمان و عثمانی در شامل نمودن [ایران] در دایره اتحاد خودشان کوشان می‌باشند چه اگر ایران هم در دایره ائتلاف آلمان درآید کلیه مسلمانان دنیا اعم بر اینکه رعایای هر دولت باشند قلباً متوجه به آلمان خواهند گردید ارباب سیاست نیکو می‌دادند که توجه عامه مسلمانان به آلمان چه نتایج وخیمه برای انگلیس در آتیه تولید تواند نمود... انگلیسی‌ها باید بدانند که در معیت ایران با عثمانی و آلمان در حفظ منافع خود در خلیج فارس مقاومت کردن امریست دشوار بل محال».^{۱۵}

در چنین شرایطی، عثمانی‌ها بسیار امیدوار بودند که بتوانند با بهره‌برداری حداکثری از امکانات مادی و معنوی خویش یکه‌تاز عرصه سیاست خلیج فارس شوند اما آنچه در این میان عملاً تعیین‌کننده‌ی آینده‌ی منطقه بود سیاست‌های مبهم، پیچیده و حساب‌شده‌ی انگلیس بود. از یکسو حفظ تمامیت و استقلال عثمانی، برای حفظ خطوط امپراتوری خود در شرق در ادامه سیاست‌های قرن نوزدهمی انگلیس یک قاعده کلی محسوب می‌شد اما در عمل هزاران قید و شرط را به همراه داشت، چنانچه اشتراک مذهبی انگلیس با مسیحیان بالکان تحت انقیاد عثمانی باعث عدم تصمیم‌گیری صریح در قبال مطالبات این گروه می‌شد. حفظ خطوط حیاتی مزبور گاه از اقدامات ساده تدافعی تجاوز کرده انگلیس را به اشغال متصرفات عثمانی در آسیا و اروپا مجبور می‌ساخت. از ۱۸۳۳-۱۸۸۷م / ۱۲۴۹-۱۳۰۵ق این دولت تلاش کرد خطوط ارتباطی بری و بحری که جزایر انگلیس را از طریق عراق به هندوستان متصل می‌ساخت تحت نفوذ و کنترل خویش درآورد.^{۱۶} در نتیجه چنین سیاستی بود که موفق شدند تمام سیاست‌ها و مواضع عثمانی را در مقابل خویش بی‌اثر نمایند و به ویژه با پایان جنگ جهانی اول، هم امپراتوری وسیع عثمانی را تجزیه نمایند و هم حاکمیت خویش را بر خلیج فارس، کرانه‌ها و پس کرانه‌های آن بلامنازع گردانند.

ب) سیاست مقاومت در مقابل طرح مبارزه با تجارت برده و جلوگیری از دزدی دریایی

یکی از راه‌های اعمال نفوذ انگلیس در خلیج فارس از نیمه اول قرن ۱۹م / نیمه اول قرن ۱۳ق، طرح مسائل مبارزه با تجارت برده و جلوگیری از دزدی و جنگ در دریا بود. این طرح و عملیات اجرایی آن برای انگلیس بسیار اهمیت داشت؛ نزدیک به یک قرن، هزینه‌های مادی و معنوی زیادی صرف و در جهت اجرای آن با رؤسای قبایل ساحلی از سال ۱۸۲۰م / ۱۲۳۵ق به بعد قراردادهای متعدد منعقد و سیاست‌های مختلف را اجرا کرد.

ایران و عثمانی در مقابل طرح مبارزه با تجارت برده که هدف واقعی آن توسعه نفوذ بیش از پیش سیاسی - نظامی انگلیس در خلیج فارس از طریق تفتیش کشتی‌های این منطقه بود، مخالفت کردند. این دو دولت راضی نبودند که کشتی‌های خود را تحت کنترل انگلیس بگذارند ضمن اینکه اصولاً با ماهیت سیاسی الغای طرح موافق نبودند.^{۱۷}

عثمانی‌ها، ابتدا به منظور توسعه نفوذ خویش در خلیج فارس خواستار مشارکت با انگلیس در اجرای این طرح شدند ولی انگلیسی‌ها که معتقد بودند دولت عثمانی این کنترل را دست‌آویز بعدی خود جهت ارسال ناوگان جنگی به خلیج فارس قرار خواهد داد، با آن مخالفت کردند.^{۱۸} چون انگلیسی‌ها با درخواست عثمانی‌ها مخالفت کردند، آنها نیز حاضر به همکاری نشدند و طرح بزرگ انگلیس با احتمال شکست مواجه شد زیرا بیم آن می‌رفت که کشتی‌های عربی با برافراشتن پرچم‌های ایران و عثمانی مانع از تفتیش کشتی‌هایشان توسط نیروهای انگلیسی گردند. به این جهت پالمستون، وزیر خارجه، به سفرای خود در تهران و استانبول دستور داد که با تحت فشار قرار دادن دولتین، مقدمات شرکت آنها را در موافقت‌نامه‌ای که کنترل انگلیس را بر کشتی‌های تجارتی ایران و عثمانی تأمین کند، فراهم آورد. دولت عثمانی بالاخره با عقد پیمان مورد نظر دایر بر الغای برده‌فروشی میان آفریقا و ایالت بغداد و خلیج فارس موافقت نمود لیکن دولت ایران فقط با صادر کردن فرمان سال ۱۸۴۸م / ۱۲۶۵ق مبنی بر تحریم وارد نمودن برده از آفریقا به بنادر ایران اکتفا نمود.^{۱۹}

انگلیس سیاست مبارزه با برده‌فروشی را به دریای سرخ و شرق آفریقا تسری داد و چون مصر در دوره‌ی خدیو اسماعیل نفوذ خود را در این مناطق توسعه داده بود، لذا دولت انگلیس طبق

معاهده ۴ اوت ۱۸۷۷م/ ۱۲۹۵ق حق کنترل و تفتیش و ضبط کشتی‌هایی که پرچم مصر را برافراشته‌اند، بدست آورد. همکاری دولت عثمانی که در آن هنگام نفوذ زیادی در خلیج فارس و دریای سرخ داشت، برای عملی ساختن منویات دولت انگلیس در الغای نهایی و کامل برده‌فروشی بسیار لازم و ضروری بود، لیکن دولت مزبور فقط در سال ۱۸۹۱م/ ۱۳۰۸ق به عقد قراردادی با انگلیس رضایت داد. قرارداد منعقد با دولت عثمانی گرچه حق تفتیش کشتی‌ها را به انگلیسی‌ها می‌داد، ولی از جهت عدم پذیرفتن محاکمه اتباع خود به وسیله دادگاه‌های انگلیسی با معاهده مسقط تفاوت دارد و دریاداری انگلیس را به تسلیم کشتی‌ها به مقامات عثمانی ملزم می‌ساخت. هم‌چنان که دولتین انگلیس و عثمانی حق تفتیش را بالسویه دارا بودند. در واقع استفاده از این حق برای دولت عثمانی بیشتر جنبه ظاهری داشت و انگلیس با تحت نظارت قراردادن کشتی‌های بازرگانی، از این امتیاز در بسط نفوذ سیاسی و تجارتي خود در کشورهای دریای سرخ و خلیج فارس، استفاده کامل برد.^{۲۰}

ج) ایستادگی در مقابل توسعه‌طلبی‌های انگلیس در بحرین، کویت و قطر

بحرین: انگلیس در طی عقد قرارداد صلح عمومی با شیوخ و رؤسای قبایل خلیج فارس در سال ۱۸۲۰م/ ۱۲۳۵ق با شیوخ بحرین نیز قرارداد بست. موقعیت تضعیف شده ایران و عثمانی، زمینه مناسبی را برای مداخلات هرچه بیشتر انگلیس در منطقه خلیج فارس فراهم آورد ولی به واسطه‌ی سابقه‌ی دیرینه‌ی فرهنگی، اقتصادی و سیاسی ایران با بحرین و مدعای عثمانی در آنجا، این منطقه در نیمه دوم قرن ۱۹م عملاً به محل سیاست‌ورزی، رویارویی و مناقشات قدرت‌های ایران، انگلیس و عثمانی تبدیل شد.^{۲۱} در سال ۱۸۲۴م/ ۱۲۵۸ق شیخ محمد بن خلیفه و برادرش علی بن خلیفه با کمک انگلیس بر مخالفانشان غلبه کردند، اما آل خلیفه هم‌چنان صراحتاً خود را تابع ایران می‌دانستند؛ این موضع موجب ناراحتی فیلیکس جونز، معاون کنسول انگلیس در خلیج فارس شد. وی با تحریک مردم بحرین از سلطان عثمانی خواست که در براندازی حکومت بحرین مشارکت نماید. بدین ترتیب مداخلات عثمانی در امور بحرین آغاز شد.^{۲۲}

اعتراض ایران به مداخلات عثمانی به دلیل فقدان اقتدار در منطقه، نتیجه‌ای نداشت. شیخ محمد قطیف را تصرف کرد اما انگلیس با محاصره کشتی‌های بحرین او را مجبور به عقد قراردادی در سال ۱۸۶۱م/ ۱۲۷۸ق کرد. طغیان آل خلیفه تا سال ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۵ق و تصرف قطر

توسط ایشان ادامه داشت و ایران در این مدت هیچ کمکی به بحرین نکرد. با تصرف قطر، انگلیس به بحرین حمله و شیخ محمد را خلع کرد. علی بن خلیفه، برادر حاکم معزول بحرین چون از ایران ناامید بود، در سال ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۵ق با کلنل پلی قراردادی منعقد کرد و امتیازات پیشین را تأیید کرد. دوره شیخ عیسی بن علی، حاکم بعدی بحرین دوره‌ی تثبیت قدرت انگلیس در این ناحیه بود. او یک بار در سال ۱۸۸۰م/ ۱۲۹۷ق و بار دیگر در ۱۸۹۲م/ ۱۳۰۹ق در دو معاهده‌ی جداگانه پذیرفت بدون اجازه انگلیس با هیچ دولت دیگری قرارداد نبندد، به هیچ دولت دیگری حق فرستادن نماینده سیاسی ندهد و حق واگذاری یا فروش بخشی از خاک خود را به دیگران جز انگلیس نداشته باشد. بعدها انگلیس امتیاز اقامت یک نماینده دائمی را برای همیشه در بحرین به دست آورد. این نماینده با هدف رسیدگی به دعاوی اتباع خارجی و مشاوره با شیخ بحرین در امور حکومتی اعزام می شد و به این ترتیب این قدرت استعماری عملاً حاکمیت این ناحیه مهم را برعهده گرفت.^{۳۳}

با وجود همه تلاش‌ها و اقدامات انگلیس، توجه عثمانی هم‌چنان معطوف بحرین بود. عثمانی‌ها در دوران حاکمیت مدحت پاشا بر بغداد، در تلاش برای احیای قدرت خویش در خلیج فارس، بندر زبارة در ساحل روبروی بحرین را تصرف کردند. پس از تصرف زبارة، مقامات انگلیس با سعود بن فیصل در ریاض تماس گرفتند تا در جلوگیری از توسعه‌طلبی ترک‌ها در اراضی عربستان با ایشان همکاری نماید. مدحت پاشا می‌دانست که انگلیسی‌ها در مقابل توسعه نفوذ عثمانی در این بخش حساس و نظامی از خلیج فارس، آرام نخواهند نشست، از اینرو به لرد میو نایب‌السلطنه انگلیس در هندوستان نامه‌ای نوشت و طی آن سعی نمود که با دلایل قانونی و تاریخی، حق دولت عثمانی را بر جزایر بحرین آشکار سازد.

انگلیسی‌ها در ۱۴ آوریل ۱۸۷۴م/ ۱۲۹۱ق نامه‌ای به باب‌عالی نوشتند و طی آن تهدید نمودند که دولت انگلیس در مقابل هر عملی که با استقلال بحرین منافات داشته باشد دست بسته نخواهد ایستاد. از این‌رو دولت عثمانی عملیات ساختمان لنگرگاه زبارة را متوقف نمود.^{۳۴} در ادامه این اقدامات انگلیسی‌ها، در سال ۱۸۷۵م/ ۱۲۹۲ق مقرر شد که پایگاه عثمانی‌ها در منطقه خلیج فارس تخلیه شود و اداره‌ی این منطقه توسط شیوخ محلی و مخصوصاً قبیله المنتفق صورت گیرد. در همین زمان بصره از درجه‌ی اداری شهرستان به مقام استانداری ارتقا یافت و کویت و احساء از مضافات استان بصره گردید، ولی مقامات انگلیسی در مورد برخی از نقاط ساحل خلیج فارس،

مخصوصاً آنها که تحت نفوذ حکومت هند بودند مثل قطر، با حکمرانی ترک‌ها، حتی با این رویه چندان روی خوش نشان نمی‌دادند.^{۲۵}

اگرچه انگلیس با انعقاد قراردادهایی در سال‌های ۱۸۸۰ و ۱۸۹۲ م/ ۱۲۹۷ و ۱۳۰۹ ق کوشید تا حاکمیت خویش را بر بحرین بیشتر کند و روابط خارجی این منطقه را به کنترل خود درآورده و مالکیت این سرزمین را از آن خود کند^{۲۶} ولی عثمانی‌ها در سال ۱۹۸۳ م/ ۱۳۱۰ ق مجدداً مدعی شدند که بحرین بخشی از عثمانی و مردمش تبعه آن هستند. اندکی بعد، جزیره زخونیه بحرین را اشغال کردند، اما پس از اعتراض انگلیس جزیره را تخلیه کردند،^{۲۷} اما عثمانی‌ها دست از ادعای خود برنداشتند.

در مارس ۱۸۹۵ م/ ۱۳۱۲ ق شورش علیه شیخ عیسی بن علی اتفاق افتاد. نماینده سیاسی انگلیس، آرنولد ویلسن، هم‌زمان با شورش از مسقط وارد بحرین شده بود. این اقدام پوشیده نماند؛ به‌طوری که سرکنسول فرانسه در بوشهر از هم‌زمانی شورش و حضور ویلسن خبر داد. در ژوئیه شورشیان تحت فشار حکومت به زبانه که در تصرف عثمانی بود، رفتند. این مهاجرت موجب کشمکش کارگزاران عثمانی و شیخ بحرین شد. عثمانی نیرویی را تدارک دید و روانه زبانه ساخت؛ درحالی که با دخالت نماینده‌ی انگلیس شورشیان مهاجر بازگشته بودند، اقدام عثمانی به منزله‌ی تدارک حمله علیه بحرین تلقی گردید و با پیش‌دستی نیروهای انگلیسی عملیات جنگی خشی شد. کشمکش‌ها در سال‌های بعد نیز ادامه یافت تا در ژوئیه ۱۹۱۳ م/ ۱۳۳۱ ق موافقت‌نامه‌ای میان انگلیس و عثمانی منعقد شد که به موجب آن عثمانی از کلیه دعوی خود در مورد بحرین دست کشید.^{۲۸}

کویت: خاندان آل صباح حاکمان کویت تا ۱۸۱۸ م/ ۱۲۳۳ ق به وهابی‌های شمال عربستان وابسته بودند. در این سال محمدعلی پاشا، خدیو مصر به نمایندگی سلطان عثمانی به شبه جزیره عربستان تاخت و کویت به‌عنوان امارتی خودمختار، حاکمیت ضمنی عثمانی را پذیرفت، این وضع تا ۱۸۹۸ م/ ۱۳۱۶ ق ادامه داشت و مالیات سالیانه این امارت خودمختار به بصره داده می‌شد. نفوذ عثمانی در کویت در دوران شیخ عبدالله الصباح دوم (۱۸۹۲-۱۸۶۶ م/ ۱۳۰۹-۱۲۸۳ ق) فزونی یافت.^{۲۹}

خاندان آل صباح تا ۱۸۷۰ م/ ۱۲۸۷ ق به صورت یک واحد قبیله‌ای در بندر کویت و نواحی مجاور آن ساکن بودند. در این ایام مدحت پاشا، برای جلوگیری از نفوذ انگلیس در صدد دخالت مستقیم در

این ناحیه و بهبود روابط با آل صباح برآمد. در نتیجه‌ی این سیاست، شیخ کویت تابعیت عثمانی را پذیرفت و عریضه‌ای به سلطان نوشت و سلطان نیز فرامینی به نام شیخ صادر و او را حاکم کویت خطاب نمود.^{۳۰}

در ۱۸۷۱م/ ۱۲۸۸ق عثمانی‌ها از شیخ عبدالله خواستند در لشکرکشی به احساء و قطیف آنها را یاری دهد، شیخ کویت سیصد قایق در اختیارشان گذاشت تا اسب‌ها و توپخانه عثمانی را به احساء برسانند. وی هم‌چنین امارت نوظهور آل ثانی را در قطر تشویق کرد پرچم عثمانی را بپذیرد. این خدمت بزرگ شیخ عبدالله، پاداش مناسبی از سوی عثمانی به همراه داشت. سلطان عثمانی، مقام و لقب "فائمه‌مقام کویت" را به شیخ عبدالله بخشید. این رویداد در حقیقت کویت را آشکارا به صورت بخشی از ایالت بصره درآورد و حاکمیت ضمنی عثمانی که از ۱۸۱۸م/ ۱۲۳۳ق تا ۱۸۷۱م/ ۱۲۸۸ق ادامه داشت، از این تاریخ تا ۱۸۹۹م/ ۱۳۱۷ق به صورت حاکمیت رسمی درآمد^{۳۱} ولی این وضعیت ادامه پیدا نکرد، جانشینان مدحت پاشا، شایستگی او را نداشتند و اقداماتش را دنبال نکردند و بنای ظلم و اجحاف گذاشتند. مالیات گزاف بر مردم کویت باعث شورش در کویت، احساء و قطیف شد و زمینه‌ی مساعدی برای مداخلات جدی انگلیس در این ناحیه به‌وجود آورد.^{۳۲}

پس از شیخ عبدالله، برادرش شیخ محمد از سال ۱۸۹۲م/ ۱۳۱۰ق تا ۱۸۹۶م/ ۱۳۱۴ق بر کویت حکومت کرد و در این سال برادر دیگرش شیخ مبارک ملقب به کبیر، به قدرت رسید.^{۳۳} برخلاف نظر مجتهدزاده، وثوقی می‌نویسد تا سال ۱۸۹۴م/ ۱۳۱۲ق، کویت جزء مستملکات عثمانی محسوب می‌شد. در این سال به دلیل اختلاف بین شیخ مبارک و شیخ یوسف بر سر امارت کویت یکی از دو برادر به حکومت عثمانی و دیگری به انگلیس روی آورد و همین امر موجب مداخله‌ی مستقیم انگلیس در کویت شد. انگلیس در ۱۸۹۹م/ ۱۳۱۷ق طی معاهده‌ای با شیخ مبارک، دو کشتی جنگی روانه آب‌های آنجا کرد. چون کشتی‌های عثمانی از بصره برای دستگیری شیخ مبارک وارد شدند با تهدید جدی کشتی‌های انگلیسی روبرو شدند و عقب‌نشینی کردند.^{۳۴}

دخال مستقیم انگلیس در کویت نشانه‌ی تغییر سیاست انگلیس در مسائل خلیج فارس است، سیاست انگلیس از حدود سال ۱۸۹۰م/ ۱۳۰۸ق در منطقه‌ی خلیج فارس تغییر کرده بود. برخلاف گذشته که انگلیسی‌ها در مواردی مانند جنگ کریمه از عثمانی‌ها حمایت کرده بودند یا در برابر توسعه‌طلبی ترک‌ها در خلیج فارس و دخالت در بحرین و قطر به اعتراض اکتفا کرده بودند، اینک

بر شدت مخالفت خویش علیه نفوذ عثمانی‌ها در تمامی مناطق خلیج فارس افزودند. از جمله علل تغییر سیاست انگلیس را می‌توان اقدامات آلمانی‌ها در بدست آوردن امتیاز راه‌آهن بغداد در سال ۱۸۹۶م/ ۱۳۱۴ق دانست. آلمان‌ها در این زمان در اتحاد با عثمانی‌ها قصد داشتند راه‌آهن بالکان و آناتولی را به بغداد و از آنجا به کویت در خلیج فارس متصل سازند. عامل دیگر این تغییر سیاست اخبار منتشر شده در هند مبنی بر تلاش روسیه برای نفوذ در آب‌های خلیج فارس با اعمال فشار بر ایران و نیز شواهدی از تمایل روس‌ها به نفوذ در کویت و گرفتن امتیاز از عثمانی‌ها به نفع کنت کپنیست روسی، برای تأسیس راه‌آهنی میان خلیج فارس و مدیترانه دیده شد. طرح راه‌آهن در صورت تحقق می‌توانست به حقوق ارضی روس‌ها نسبت به کویت منجر شود.^{۳۵} در این شرایط انگلیس تصمیم گرفت سیاست تساهل و تسامح گذشته را کنار بگذارد و برای حفظ منافع خود در منطقه به شدت اقدام کند. با این وجود بندر کویت همچنان تحت اختیار عثمانی بود و چنان‌چه از مقالات جبل‌المتین برمی‌آید اهالی منطقه از حاکمیت عثمانی بر کویت خشنود بودند.^{۳۶}

با انتصاب لرد کرزن به مقام نایب‌السلطنگی هند در ۱۸۹۸م/ ۱۳۱۶ق، سیاست نوین انگلیس در خلیج فارس با شدت و جدیت بیشتری دنبال شد. لرد کرزن در اواخر سال ۱۸۹۸م/ ۱۳۱۶ق تصمیم گرفت برای تحت حمایت گرفتن کویت، با شیخ مبارک مذاکره کند و برای اینکار کلنل مید را برگزید. اوضاع داخلی شبه جزیره عربستان در آن هنگام اجازه نمی‌داد که روابط میان امیر کویت و مقامات ترک به مانند آنچه پیش از شیخ مبارک بود، دوستانه و ملایم باشد زیرا وی از یکسو از خاندان سعودی که در سال ۱۸۹۲م/ ۱۳۱۰ق، توسط آل‌رشید، امرای عرب متحد و وفادار به عثمانی، اخراج شده بودند، پذیرایی می‌نمود و از سوی دیگر با آل‌رشید درگیری مسلحانه‌ای کرده بود.

شیخ مبارک با این‌حال نمی‌خواست دشمنی خویش را با عثمانی آشکارا ابراز نماید و مایل بود لقب قائم‌مقام (فرماندار) عثمانی را همچنان حفظ نماید. با این ملاحظات، مذاکراتی محرمانه با انگلیسی‌ها انجام داد. در ۲۳ ژانویه ۱۸۹۹م/ ۱۳۱۷ق، میان شیخ مبارک و کلنل مید قراردادی امضا شد که مهم‌ترین شروط آن براین قرار است: حاکم کویت تعهد می‌کند که اراضی خویش را به هیچ دولت و شخصی غیر از اتباع انگلیسی اجازه ندهد یا واگذار ننماید و همچنین بدون اجازه دولت انگلیس با تأسیس هرگونه نمایندگی سیاسی در خاک خویش موافقت نکند و در عوض کمک مالی از انگلیس دریافت نماید و آن دولت در وارد کردن اسلحه به کویت تسهیلاتی قائل شود.^{۳۷}

انگلیسی‌ها پس از قرارداد دو کشتی جنگی روانه آب‌های کویت کردند، عثمانی‌ها از این وضعیت به شدت عصبانی بودند چون کشتی‌های عثمانی که از بصره برای دستگیری شیخ مبارک حرکت کردند، با تهدید جدی کشتی‌های انگلیسی روبه‌رو شده و در نتیجه عقب‌نشینی کردند. پس از این واقعه کویت یکی از مسائل مورد کشمکش بین عثمانی و انگلیس، در روابط آنان مطرح گردید. نهایتاً با پادرمیانی فرانسه مقرر شد امارت کویت یک امارت مستقل و تحت‌الحمايه عثمانی باشد ولی دولت مزبور حق دخالت در امور داخلی آن را نداشته باشد.^{۳۸} اما کشمکش‌ها ادامه پیدا کرد و با گذشت زمان و پدیدار شدن پی‌آمدهای قرارداد محرمانه انگلیس - کویت، تضاد منافع عثمانی و انگلیس آشکارتر گردید. از نتایج آن قرارداد این بود که امیر کویت از پذیرفتن استمرار، کنسول آلمان که در سال ۱۹۰۰م/ ۱۳۱۸ق از استانبول به قصد گرفتن زمین برای احداث راه‌آهن رأس الکاظمه واقع در خلیج کویت آمده بود، امتناع کرد.^{۳۹} کویتی‌ها این بندر "زرخیز و خوش اسلوب" را به انگلیس واگذار کرده بودند.^{۴۰}

به طور کلی از حدود سال ۱۸۹۰م/ ۱۳۰۸ق، هرگاه خطری از مناطق مجاور متوجه کویت می‌شد امیر کویت به انگلیسی‌ها التجا می‌برد. در مارس ۱۹۰۱م/ ۱۳۱۹ق که عبدالعزیز بن الرشید قوای شیخ مبارک را به سختی شکست داد، باب‌عالی فرصت را مناسب دیده و یک ناو جنگی برای اشغال بندر کویت گسیل داشت، اما ناوگان انگلیس دخالت نموده و از پیاده شدن سربازان ترک جلوگیری کردند. در این گیرودار باب‌عالی که از وجود قرارداد محرمانه ۱۸۸۹م/ ۱۳۱۷ق آگاهی نداشت، به دیپلماسی و مذاکره روی آورد و در نهایت نتیجه این شد که امیر کویت در اداره‌ی کشور خویش مستقل باشد به شرطی که انگلیسی‌ها هیچ قسمتی از خاک وی را اشغال نمایند.^{۴۱}

طی این سال‌ها، انگلیسی‌ها به‌طور بی‌سابقه‌ای روزبه‌روز عرصه را بر عثمانی‌ها تنگ‌تر ساختند و نفوذ خود را بر منطقه بیشتر کردند. عثمانی‌ها قصد داشتند در ام‌القصر و صفوان پایگاه‌های نظامی ایجاد کنند ولی انگلیسی‌ها با تهدید و اعمال زور از این تصمیم جلوگیری کردند. انگلیسی‌ها در شرایطی چنین قدرت‌نمایی می‌کردند که هنوز قرارداد ۱۸۹۹م/ ۱۳۱۶ق را مخفی نگه داشته و روابط مکتوب خود را با امیر کویت آشکار نکرده بودند.^{۴۲} با این وجود عثمانی کوشید کویت را دوباره در اختیار بگیرد، نویسندگان حبل‌المتین تلاش‌ها و اقدامات عثمانی را به تفصیل و با ذکر جزئیات اخبار منعکس کرده‌اند.^{۴۳}

حملات عثمانی به کویت از طریق بغداد و بصره صورت می‌گرفت. این مناطق هنوز تحت اختیار و کنترل عثمانی و امیدوار بودند بتوانند با قشون فراوان، کویت را مجدداً تسخیر کنند. در سال بعد نیز تلاش برای تسخیر کویت ادامه یافت، درحالی‌که انگلیسی‌ها کویت را به‌طور کامل در تصرف خود داشتند. در این دوران بوشهر به لحاظ وجود کنسولگری‌های عثمانی و انگلیس در آن از اهمیت زیادی برخوردار بود و نقش مهمی در جریان درگیری‌های عثمانی و انگلیس در کویت ایفا می‌کرد.^{۴۴} عثمانی‌ها نه تنها از طریق دریا، بلکه از خشکی نیز با امیدواری، آخرین تلاش‌های خود را برای تسخیر کویت انجام دادند^{۴۵} حبل‌المتین اخبار و گزارش‌های مناقشات عثمانی و انگلیس بر سر کویت را پیوسته منعکس می‌کرد و تأکید می‌نمود که عامل اصلی ناامنی‌ها و اغتشاشات در منطقه خلیج فارس دول بیگانه و به خصوص انگلیس است و تنها راه مقابله با آنها اتحاد ایران و عثمانی است.^{۴۶}

اما طرح اتحاد ایران و عثمانی به جایی نرسید؛ هر دو کشور گرفتار مشکلات عدیده‌ای بودند و علی‌رغم اشتیاق به اتحاد با یکدیگر و با آلمان، ناتوان‌تر از آن بودند که بتوانند در مقابل توسعه‌طلبی‌های هوشمندانه و مدبرانه سیاستمداران انگلیس ایستادگی کنند و نتیجه این شد که عثمانی‌ها به تدریج از کویت دست کشیدند و انگلیس در سال ۱۹۰۹م/ ۱۳۲۶ق با موافقت عثمانی، به کویت رسماً خودمختاری داد و در سال ۱۹۱۴م/ ۱۳۳۲ق این کشور را از عثمانی تفکیک کرد.

قطر: شبه جزیره قطر از قدیم تابع بحرین و از سال ۱۷۸۱م/ ۱۱۹۶ق تا سال ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۵ق جزء متصرفات عتوبی و بخشی از بحرین به شمار می‌رفت. در سال ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۵ق شیخ قاسم بن ثانی از آل بوکواره، با استفاده از شرایط اختلاف داخلی شیوخ بحرین، اهالی قطر را با خود متحد ساخت و پس از جنگ‌هایی که بین طرفین روی داد به نفوذ بحرین خاتمه بخشید.^{۴۷}

شیخ قاسم بن ثانی در برابر تجاوزات انگلیس به مدحت پاشا روی آورد و یک پادگان نظامی از سربازان عثمانی در قطر مستقر ساخت. حضور عثمانی‌ها در قطر به تدریج موجب بروز اختلافاتی شد و نهایتاً منجر به جنگ سختی گردید که در آن حدود سیصد نفر از نظامیان عثمانی کشته شدند. عثمانی‌ها در واکنش به این حادثه به قطر حمله کردند و شیخ قاسم شهر را تخلیه و امارت خود را به برادرش احمد واگذار نمود. قطر تا سال ۱۹۱۵م/ ۱۳۳۴ق تحت حاکمیت عثمانی قرار داشت و پس از آن مستقل گردید.^{۴۸}

پایان نافرجام مناقشات و درگیری‌های عثمانی در مقابل توسعه‌طلبی‌های انگلیس در بحرین، کویت و قطر را می‌توان در مذاکرات سال ۱۹۱۲م/ ۱۳۳۰ق میان لرد گری و حقی پاشا در کنفرانس لندن دید. مفاد این مذاکرات بر سه محور اصلی بود: راه‌آهن بغداد، نفوذ عثمانی در خلیج فارس و مالیات گمرکی در ایالت بغداد. دولت عثمانی به علت مشکلاتش در بالکان، به امید یاری انگلیس، تصمیم گرفت از مدعای خود بر مناطق یاد شده صرفنظر کند، در نتیجه در مورد تعیین مرزهای شمالی و جنوبی فرمانداری احساء تسامح کرد و با خارج کردن نیروهایش از احساء سبب تسریع امضای قرارداد ۲۹ ژوئیه ۱۹۱۳م/ ۱۳۳۱ق با انگلیس شد. این قرارداد شامل نکات زیر بود:

یکم- تعیین حدود کویت از ناحیه شمال بر طبق مرزهای کنونی آن کشور با عراق و فراخواندن کلیه کارمندان ترک از آنجا.

دوم- صرفنظر کردن بحرین از ادعای مالکیت بر جزیره زخونیه در شمال احساء در ازای دریافت هزار تومان سالیانه.

سوم- به رسمیت شناختن عملیات انگلیس در مسئولیت امنیت کشتیرانی در خلیج فارس، "حق تفتیش کشتی‌ها".

چهارم- چشم‌پوشی عثمانی از حق سیادت در قطر و اداره‌ی مستقل آن توسط یک امیر عرب، به شرطی که انگلیس نیز متعهد گردد از اشغال قطر توسط بحرین جلوگیری نماید.

به موجب ماده یازدهم این قرارداد، کلیه مناطق ساحل ربع‌الخالی در تصرف شیخ‌نشین‌های خلیج قرار گرفت و بدین ترتیب پرونده عثمانی در بحرین، کویت و قطر بسته شد.

علاوه بر مخالفت انگلیس عوامل دیگری از جمله بدی آب و هوا در شکست ترک‌ها در کرانه‌های عربی خلیج فارس تأثیر به‌سزایی داشت؛ شمار مرگ و میر در پایگاه‌های عثمانی و مخصوصاً قطر بالا بود. از مناطق مزبور عایدات قابل ذکری برای آنها فراهم نشد و هزینه‌های هنگفتی هم برای‌شان به بار آورد.^{۴۹}

د) مقاومت در مقابل انگلیس در سواحل شیخ‌نشین‌های متصالح و شبه جزیره عربستان

از مرزهای عمان در شبه جزیره مسندام تا جنوب شبه جزیره قطر در میانه خلیج فارس، پنج شیخ‌نشین کوچک: رأس‌الخیمه، ام‌القوین، عجمان، شارجه، دوی و ابوظبی در طول قریب هشتصد کیلومتر از سواحل جنوبی خلیج فارس گسترده شده‌اند که به انضمام شیخ‌نشین کوچک دیگری در ساحل غربی دریای عمان به نام فجیره، "امارات متحده عربی" را تشکیل می‌دهند. این کشورها که در دوم دسامبر ۱۹۷۱م/ یازدهم آذرماه ۱۳۵۰ش از اتحاد هفت شیخ‌نشین به‌وجود آمدند، قبل از آن "شیخ‌نشین‌های متصالح/ Trucial Shaikhdoms" نام داشت ولی تا اوایل قرن ۱۹م/ ۱۳ق به‌دلیل کثرت دزدی دریایی، تمام این منطقه را "ساحل دزدان دریایی/ Pirate Cost" می‌نامیدند. این مناطق نقش مهمی در امنیت دریایی خلیج فارس داشتند. انعقاد قرارداد صلح ژانویه ۱۸۲۰م/ ۱۲۳۵ق میان انگلیس و قوی‌ترین طوایف دزدان دریایی یعنی قواسم یا جواسم، نقطه آغاز تسلط انگلیس بر این منطقه و توسعه دگرگونی‌های سیاسی آن محسوب می‌شود.^{۵۰}

با تصرف حجاز توسط وهابی‌ها، محمدعلی پاشا فرماندار مصر در سال ۱۸۱۱م/ ۱۲۳۶ق به آنجا حمله کرد. بعدها مصری‌ها در دهه ۱۸۳۰م/ ۱۲۴۵ق عملیات توسعه‌طلبانه خود را در خلیج فارس به قصد ایجاد یک امپراتوری در خاورمیانه و کسب مقام پاشایی بغداد ادامه دادند ولی همه این اقدامات بدون مشورت و نظر باب‌عالی و گاه برخلاف منافع عثمانی صورت گرفت.^{۵۱} به‌هرحال گسترش نفوذ عثمانی در بخش خاوری عربستان سبب نگرانی انگلیس شد. انگلیس در سال ۱۸۶۸م/ ۱۲۸۳ق کلیه رؤسای طوایف را وادار به امضای قراردادی کرد که به موجب آن شیوخ قبایل پذیرفتند در تمامی اختلافات بین خود در دریا و خشکی از نماینده‌ی مقیم انگلیس برای میانجی‌گری دعوت نمایند. تأثیر شگرف این قرارداد بر تثبیت موقعیت انگلیس در خلیج فارس موجب شده تا بعضی از محققین انگلیسی از سال مزبور، با عنوان یک سال به یادماندنی نام ببرند.

در سال ۱۸۷۴م/ ۱۲۹۱ق حاکم ابوظبی به انگلیسی‌ها شکایت کرد که مأموران محلی ترک در قطر، ادعای مالکیت خورالعدید را دارند، حال آنکه دولت انگلیس آنجا را جزء قلمرو حکومت ابوظبی به رسمیت شناخته است. یک سال بعد، بعضی مواقع پرچم عثمانی در خورالعدید برافراشته می‌شد و خراج مختصری هم از مردم مهاجرنشین روستای کوچک قبیصات اخذ می‌گردید. در سال

۱۸۷۸م/ ۱۲۹۵ق باب‌عالی، رسماً ادعا کرد که خورالعدید جزء مستملکات عثمانی است و نسبت به دخالت و سرکوبی دزدان دریایی که در همان ایام، انجام گرفته بود، به انگلیس اعتراض کرد. در سال ۱۸۸۷م/ ۱۳۰۶ق والی بصره، در نامه‌ای مصرماً از حاکم ابوظبی درخواست کرد که موضوع اختلاف خود با شیوخ آل‌ثانی قطر را به حکمیت عثمانی واگذارد، اما حاکم ابوظبی پس از مشورت با مقامات انگلیس، این پیشنهاد را نپذیرفت. ۵۲ در طی ربع پایانی قرن ۱۹م/ ۱۳ق تا جنگ جهانی اول، بصره مهم‌ترین پایگاه عثمانی به حساب می‌آمد و توجه بیشتر و افزایش قوا در بصره خودبه‌خود به منزله‌ی توجه بیشتر به خلیج فارس و تلاش در جهت توسعه‌ی نفوذ در سواحل به حساب می‌آمد، این امر در آستانه قرن بیستم میلادی کاملاً مشهود بود. در خبری از آن دوره آمده است:

«این روزها سلطان عثمانی خیالات خود را متوجه سرحدات می‌فرمایند چنان- چه در بصره نزدیک شط در مقام خیر فوجی را جهت پاسبانی و نگرانی سرحدات فرستاده‌اند که همیشه ساخلو سرحد باشند و نیز عمارتی به جهت این فوج تعمیر می‌نمایند».^{۵۳}

این روزنامه خبر دیگری دارد که باز هم نشان از توسعه حضور عثمانی و ایران در نواحی مورد بحث دارد:

«شهرت دارد که شیخ بوظبی بیرق دولت ایران بلند نموده و دیگر شهرت دارد که تمام عمانات بیرق دولت عثمانی را بلند کرده‌اند و دولت عثمانی یک جهاز جنگی خواهد فرستاد، صحت و کذب هنوز درست معلوم نیست».^{۵۴}

اما عثمانی‌ها نتوانستند به‌طور قابل توجهی نفوذ خود را در بخش خاوری شبه جزیره عربستان گسترش دهند و به رقابت با انگلیس در کرانه‌های جنوبی خلیج فارس بپردازند. این مناطق قلمرو مخصوص انگلیس بود و فقط چند کشتی کوچک پرچم عثمانی را برمی‌افراشت. انگلیس از همین بهانه و گرایش‌اندک برخی از قبایل استفاده کرد و در شرایط ضعف عثمانی، خاک حکومت سعودی را در سال ۱۹۱۳م/ ۱۳۳۰ق به تصرف درآورد.^{۵۵} طبق قراردادی در ژوئیه همین سال که به حضور عثمانی در بحرین و کویت و قطر پایان داد، عبدالعزیز بن سعود در اتحاد با انگلیس، اساس دولت خود را به کلی مستحکم ساخت و حدود کشورش را به خلیج فارس رساند^{۵۶} و بدین ترتیب حضور عثمانی‌ها در این منطقه از خلیج فارس نیز به پایان رسید.

نتیجه‌گیری

انگلیس در حدود سال‌های ۱۹۱۸-۱۸۷۱م/ ۱۳۳۶-۱۲۸۸ق با تدابیر و سیاست‌های شناور و در عین حال دقیق، توانست حاکمیت خود را بر این مناطق اعمال کند و لقب "سلطان بی‌تاج و تخت بی‌چون و چرای خلیج فارس" را به خود اختصاص دهد، به‌گونه‌ای که از «در سال ۱۳۱۷ق/ ۱۹۰۰م از مجموع ۳۲۷ کشتی بخار که در خلیج فارس تردد داشتند همه به استثنای ۶ فروند و نیز بیش از ۸۰٪ کالاهای حمل شده متعلق به انگلیس بود».^{۵۷}

امپراتوری بیمار ترک‌ها علی‌رغم همه تقلاهای خود، حتی در زمان احیای قدرت خویش در منطقه خلیج فارس باز هم در نهایت تحت کنترل سیاست انگلیس قرار داشت و پایان هم‌آوردی این دو امپراتوری در خلیج فارس در پایان جنگ جهانی اول، از بین رفتن اقتدار عثمانی بود. یک جمله کوتاه از سخنرانی تاریخی لرد کرزن در مقابل شیوخ خلیج فارس می‌تواند بهترین گواه اقتدار انگلیس در کرانه‌های خلیج فارس باشد: «در طول این سواحل فقط رعایای پادشاه انگلیس اقامت دارند». از علل مهم شکست سیاست‌ها و اقدامات عثمانی در مقابل انگلیس در خلیج فارس که نهایتاً منجر به حذف این دولت در عرصه سیاست منطقه گردید، این بود که عثمانی در سراسر قرن نوزدهم میلادی و به خصوص در دوران مورد بحث آن چنان گرفتار اختلافات داخلی و کشمکش‌های ویرانگر طولانی مدت بر سر حاکمیت و چگونگی تداوم حاکمیت شده بود که دیگر مجال برای تمرکز سیاستمداران و صرف هزینه و اعزام نیرو برای حفظ منطقه باقی نگذاشته بود. این مسأله به خصوص در این برهه‌ی حساس از زمانی رخ می‌داد که دولت قدرتمند انگلیس با قوای فراوان مادی و معنوی خویش در این منطقه حضور تمام عیار داشت.

به‌جز دوران کوتاه طلایی استانداری مدحت پاشا در بغداد، هیچ‌کدام از پاشاهای این منطقه که در واقع، قلب فرماندهی عثمانی در خلیج فارس به حساب می‌آمد، لیاقت و کاردانی متناسب با شأن و موقعیت امپراتوری عثمانی و قدرت‌های بزرگ دیگر حاضر در منطقه را نداشتند. می‌توان گفت که سال‌های قبل از فرارسیدن ربع پایانی قرن ۱۹م/ ۱۳ق، منطقه خلیج فارس در سیاست خارجی عثمانی جایگاه قابل توجهی نداشت، البته این امر منحصر به خلیج فارس نمی‌شد بلکه در واقع این امر، تابعی از ضعف مزمینی بود که حداقل از چهار قرن پیش در سیستم سیاسی، نظامی، اقتصادی، دیوانی، اجتماعی، فرهنگی و حتی دینی امپراتوری آغاز شده بود. به طور مشخص سیر انحطاط

عثمانی را می‌توان از سلطنت سلیم دوم (۱۵۶۶م/ ۹۴۷ق) و سیر انقراض آن را از سلطنت عبدالحمید دوم (۱۸۷۶م/ ۱۲۹۳ق) به حساب آورد.

اما باید به عامل بسیار مهم دیگری اشاره کرد که اجرای سیاست‌های سیال، پیچیده و آینده-نگرانه انگلیس در سراسر قرن ۱۹م/ ۱۳ق در سراسر جبهه‌های مرتبط یا مقابل عثمانی بود. سیاست انگلیس در این دوره مبتنی بر حراست از دولت عثمانی بود. مدافعین این طرح شخصیت‌های بزرگی هم‌چون لرد پالمستون وزیر امور خارجه انگلیس (۱۸۴۲-۱۸۳۲م/ ۱۲۵۷-۱۲۴۶ق) و سفیر وقت انگلیس در استانبول لرد پون سون‌بی (۱۸۴۲-۱۸۳۲م/ ۱۲۵۸-۱۲۴۸ق) بودند. آنان معتقد بودند با این سیاست، سیاست‌های رقبای جدی و قدرتمند خویش یعنی روسیه و فرانسه را که اساس دولت عثمانی را در دهه سوم قرن ۱۹م/ ۱۳ق تهدید می‌کردند، نقش بر آب خواهند کرد و در واقع با حفظ استقلال دولت عثمانی بر قدرت خویش خواهند افزود.^{۵۸} این سیاست، به خصوص در جنگ کریمه ۱۸۵۴م/ ۱۲۷۰ق تقویت شد. در این دوره هدف انگلیس جلوگیری از گسترش جنگ به سمت شرق بود یعنی به جایی که ممکن بود مرزهای هند به خطر افتد.

انگلیس هم‌چنین درصدد کنترل منازعات در اروپا بود. انگلیس از بیم پیوستن ایران به روسیه در جنگ روس با عثمانی، در این مقطع، شرایطی را به وجود آورد تا ایران به طور مستقیم وارد جنگ روسیه و عثمانی نگردد. در واقع انگلیس درصدد بود تا با حمایت و تقویت عثمانی در این زمان، امنیت تنگه دارانل و نیز استقلال ایران را در مقابل نفوذ روس‌ها تضمین نماید و از طرف دیگر با اعمال سیاست‌های ویژه درصدد جلوگیری از توسعه قدرت ایران و عثمانی در امتداد سرزمین‌های ساحلی شمال غربی خلیج فارس یعنی در بحرین، کویت و قطر بود. تمامی این سیاست‌ها به هدف حفظ هند صورت می‌پذیرفت.^{۵۹}

این وضعیت تا ابتدای دهه پایانی قرن ۱۹م/ ۱۳ق ادامه داشت و از این زمان به بعد با ورود دولت قدرتمند آلمان در مناسبات خلیج فارس و اتحادش با عثمانی، سیاستمداران انگلیسی، تغییر سیاست دادند و دست از حمایت عثمانی کشیدند و با اعمال سیاست‌های متفاوت و مقتدرانه جدید، در مقابل عثمانی و تمام قدرت‌های بزرگ و کوچک مخالف خویش در منطقه خلیج فارس ایستادند و در نهایت با پایان جنگ جهانی اول تصمیم خود را مبتنی بر حذف امپراتوری عثمانی در کلیه کرانه‌ها و پس کرانه‌های خلیج فارس عملی ساختند و در مرحله بعد آن را برای همیشه تجزیه نمودند.

از جمله سیاست‌های انگلیس، درگیر کردن مدعیان به مسائل داخلی و مرزی بود. این سیاست به لحاظ گستردگی امپراتوری عثمانی بسیار کارگر افتاد. چنان‌که آمده است:

«یکی از پلتیک‌های عمده انگلیس در ممالک دیگران پیدا کردن یک سرگرمی و اشتغال فوق‌العاده است که به خود بپردازند و از مقاصد بلند بازماندند چنان‌که دولت عثمانی در این سال‌های اواخر چندان خود را [گرفتار] نموده که ارباب حل و عقد آن دولت در چهار در حیرت، درماندند. از یک‌طرف اشتغال به منازعه با یونان و لشکرکشی و جنگ و جدال و از طرفی تحریک ارامنه، [اختلال داخله از سمتی واقعه جزیره کرت، دیگر منازعه یمنی‌ها و اعراب، دیگر مسأله مقدونیه و بالکان و... واضح است. سلطان عثمانی اگر گرفتاری داخلی در جلو نبود تا این حد سکوت اختیار نمی‌کرد و از حقوق ثابتۀ مسلمۀ خود صرف‌نظر نمی‌نمود».^{۶۰}

انگلیس با گنجاندن موادی در موافقت‌نامه‌های مختلف با شیوخ عرب ضمن ایجاد یک نظام جدید که از آن می‌توان به نظام تحت‌الحمایگی یاد کرد، در واقع تداوم حضور مؤثر خود را با این قراردادهای تضمین کرد. شیوخ نواحی مختلف خلیج فارس از جمله قطر، بحرین، ابوظبی، دبی، شارجه و کویت به‌عنوان نیروهای تحت‌الحمایه انگلیس در اختیار سیاست‌های کارگزاران انگلیسی درآمدند و یک رابطه سیاسی دوجانبه بین آنان موجب حفظ و تداوم حضور سیاسی و اقتصادی طرفین قرارداد می‌گردید. این معاهدات تنها به ضرر ایران و عثمانی و حفظ حاکمیت آنان بر نواحی مختلف خلیج فارس بود.

یادداشت‌ها:

- ۱- ذوقی، ایرج، ایران و قدرت‌های بزرگ، تهران: پازنگ، ۱۳۶۸، ص ۴۸۸؛ و ر.ک: الهی، همایون، خلیج فارس و مسائل آن، تهران، قومس، ۱۳۷۰، ص ۵۷-۷۲.
- ۲- مسجدجامعی، محمد، تحولات و ثبات در خلیج فارس، قم: حمید، ۱۳۶۹، ص ۴۳-۴۴.
- ۳- ر.ک: وثوقی، محمد باقر، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، تهران: سمت، ۱۳۸۴، ص ۳۹۹-۴۰۸.
- ۴- هالیس، روزماری، امنیت خلیج فارس، ترجمه‌ی حاکم قاسمی، تهران: دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۲، ص ۱۵.
- ۵- مسجدجامعی، تحولات و ثبات در خلیج فارس، ص ۲۰۷؛ و ر.ک: پوتمکین، ولادیمیر، تاریخ دیپلماسی ایران ۱۹۳۹-۱۹۱۹، تهران: کتابخانه ایران، بی‌تا، ص ۱۸۵.
- ۶- دلد، اسکندر، سلطه‌جویان و استعمارگران در خلیج فارس، تهران: نوین، ۱۳۶۳، ص ۱۹۹.
- ۷- حبل‌المتین، ۶ رجب ۱۳۲۱ ق، ش ۴، ص ۲-۱؛ همان روزنامه، ۲۵ شعبان ۱۳۲۱، س ۱۱، ش ۱۱، ص ۴-۱.
- ۸- مؤمنی، فاطمه، سیاست‌های بریتانیا در خلیج فارس، تهران: نشر مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران و بنیاد ایرانشناسی شعبه بوشهر، ۱۳۸۷، ص ۴۲.
- ۹- نفیسی، سعید، بحرین و حقوق هزار و هفتصد ساله ایران، تهران: کتاب‌فروشی طهوری، ۱۳۳۳، ص ۳۵.
- ۱۰- لنچافسکی، ژرژ، تاریخ خاورمیانه، ترجمه‌ی هادی جزایری، تهران: اقبال، ۱۳۳۷، ص ۴۳.
- ۱۱- حبل‌المتین، ۱۱ ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ ق، س ۵، ش ۳۸، ص ۱۸؛ ۲۷ شوال ۱۳۱۵ ق، س ۵، ش ۱۸، ص ۱۱.
- ۱۲- یاپ، ملکم؛ کوپر بوش، بریتون، خلیج فارس در آستانه قرن بیستم، ترجمه‌ی حسن زنگنه، تهران: به-دید، ۱۳۸۰، ص ۱۱ و ۱۲.
- ۱۳- یاقی، اسماعیل احمد، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ترجمه‌ی رسول جعفریان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹.
- ۱۴- حبل‌المتین، ۲۱ ذی‌الحجه ۱۳۳۸ ق، س ۱، ش ۱، ص ۲؛ روزنامه مظفری، ۶ ربیع‌الاول ۱۳۲۴ ق، س ۵، ش ۵، ص ۱۴.
- ۱۵- حبل‌المتین، ۳ ذی‌الحجه ۱۳۲۸ ق، س ۱۸، ش ۲۷، ص ۴ و ۵.
- ۱۶- لنچافسکی، تاریخ خاورمیانه، ص ۲۹ و ۳۰.
- ۱۷- نشأت، صادق، تاریخ سیاسی خلیج فارس، تهران: شرکت نسبی قانون کتاب، ۱۳۴۴، ص ۳۷۵.
- ۱۸- همان، ص ۳۷۱.
- ۱۹- همان، ص ۳۷۵ و ۳۷۶.
- ۲۰- همان، ص ۳۷۸ و ۳۷۹.

- ۲۱- یاپ، خلیج فارس در آستانه قرن بیستم، ص ۴۱؛ هاولی، دونالد، دریای پارس و سرزمین‌های متصل، ترجمه‌ی حسن زنگنه، قم: همسایه، ۱۳۷۷، ص ۲۳۶-۲۳۸.
- ۲۲- ر.ک: قائم مقامی، جهانگیر، بحرین و مسائل خلیج فارس، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۴۱، ص ۳۲-۴۵.
- ۲۳- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۵۴ و ۴۵۵.
- ۲۴- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۵۷-۳۵۶.
- ۲۵- همان، ص ۳۵۸.
- ۲۶- یاپ، خلیج فارس در آستانه قرن بیستم، ص ۴۲.
- ۲۷- مجتهدزاده، پیروز، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، ترجمه‌ی حمیدرضا ملک-محمدی نوری، تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۷۳، ص ۲۰۸.
- ۲۸- همان، ص ۲۰۹.
- ۲۹- همان، ص ۲۳۳.
- ۳۰- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۰ و ۴۶۱.
- ۳۱- مجتهدزاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، ص ۲۳۳.
- ۳۲- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۱.
- ۳۳- مجتهدزاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، ص ۲۳۴.
- ۳۴- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۱.
- ۳۵- مجتهدزاده، کشورها و مرزها در منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس، ص ۲۳۴؛ نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۵۹.
- ۳۶- جبل‌المتین، ۱۹ ذی‌القعدة ۱۳۱۵ق، س ۵، ش ۲۰، ص ۱۳.
- ۳۷- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۶۱ و ۳۶۲.
- ۳۸- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۱.
- ۳۹- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۶۲.
- ۴۰- جبل‌المتین، ۱۶ شوال ۱۳۱۹ق، س ۹، ش ۱۵، ص ۲۱.
- ۴۱- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۶۳.
- ۴۲- همان.
- ۴۳- جبل‌المتین، ۱۱ جمادی‌الثانی ۱۳۱۹ق، س ۹، ش ۱، ص ۱۳-۱۱؛ و همان روزنامه، ۳۰ جمادی‌الثانی ۱۳۱۹ق، س ۹، ش ۲، ص ۲۲.
- ۴۴- همان روزنامه، ۲۶ رمضان ۱۳۱۹ق، س ۹، ش ۱۲، ص ۶.
- ۴۵- همان روزنامه، همان شماره، ص ۱؛ همان روزنامه، ۲ شوال ۱۳۱۹ق، س ۹، ش ۱۳، ص ۱۷.
- ۴۶- همان روزنامه، ۲۷ شوال ۱۳۱۵ق، س ۵، ش ۱۸، ص ۱۱.

- ۴۷- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۱ و ۴۶۲.
- ۴۸- همان.
- ۴۹- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۵۷.
- ۵۰- هاوولی، دریای پارس و سرزمین‌های متصالح، مقدمه مترجم، ص ۳.
- ۵۱- همان، ص ۲۳۶.
- ۵۲- همان، ص ۲۰۴ و ۲۰۵.
- ۵۳- جبل‌المتین، ۲۲ ذی‌الحجه ۱۳۱۷ق، س ۷، ش ۲۲، ص ۲۱؛ همان روزنامه، ۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۱۷ق، س ۷، ش ۱۸، ص ۱۹.
- ۵۴- همان روزنامه، ۲۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۹ق، س ۱۸، ش ۳۷، ص ۲۰.
- ۵۵- نشأت، تاریخ سیاسی خلیج فارس، ص ۳۵۲.
- ۵۶- لنچافسکی، تاریخ خاورمیانه، ص ۴۳۶.
- ۵۷- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۵.
- ۵۸- یاقی، دولت عثمانی از اقتدار تا انحلال، ص ۱۲۳ و ۱۲۴.
- ۵۹- وثوقی، تاریخ خلیج فارس و ممالک همجوار، ص ۴۶۳.
- ۶۰- جبل‌المتین، ۳۰ رجب ۱۳۲۵ق، س ۱، ش ۱۱۲، ص ۱.